





مصطفیٰ ارگشته تدرین چنین
فت ده دست بر اینها خا و تها
فاخر بول الله را بیاخت
مخودند که نه نشستن بر جای و
برادرانی است این یک موی
که در انوشته با نورشین یک
خو ختر که میگوید ای مادر کجاست
یدرم چنین نام این پوه بانو
نام نور العین از امتعال ار است
بانورانه آرام و شکین **ب** قید
یونگی اندر او نه بر انوار است
یونگی نور و یونگی کبریا
و یار این یوه که درین دست

داده بار و شیشه است
جدا و شیشه تید تیک
ب ای فلک فوج حاکمان
مای او موش که کاهید یک سیم
برادر اخف با و این لاشه که
سهم جد البطلان و در نشین
حضرت که علی و این لاشه که
شیره خوار که یکان سیر و در
ب بانوی بی که کاجی فاطمه که
ای فلک من نهین بود اصغر
احوال شکان ز تو در دم بیان
سینه بی تردید که کوم احوال
مهرت نامو حسرت و اهل تو

40